



جناب دکتر نامور مطلق، «هویت ملی» در یک جامعه چطور قوام می یابد؟

هویت پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی است که نمی‌توان آن را تنها از منظر یک علم یا رشته بررسی کرد. از تاریخ و باستان‌شناسی تا جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، قوم‌شناسی، فلسفه و زبان‌شناسی هریک بخشی از این پازل را تکمیل می‌کنند. یکی از حوزه‌های مهم در این میان «اسطوره‌شناسی» است. نکته کلیدی دیگر، تفاوت بنیادین میان ملت‌ها و کشورهاست. همان‌طور که صورت‌بندی سیاسی، تاریخی و فرهنگی آلمان با کشوری چون ازبکستان یا آذربایجان یکسان نیست، نمی‌توان نسخه‌ای واحد برای عناصر هویت ملی همه کشورها پیچید. چین با تاریخ پر فراز و نشیبش، قابل قیاس با مالزی نیست که سابقه تاریخی‌اش کوتاه‌تر است. بنابراین در بحث هویت ملی، پیش از هر چیز باید مشخص کرد از کدام ملت یا جغرافیا سخن می‌گوییم. هویت با تمایزها ساخته می‌شود، نه شباهت‌ها. این تمایز می‌تواند خونی، زبانی، سرزمینی یا حتی تخیلی باشد. اگر در گذشته پیوند خونی مینا بود، امروز مرزهای سرزمینی و روایت‌های مشترک اهمیت یافته‌اند. هویت ملی ایستا نیست؛ از عناصر ثابت و متغیر شکل گرفته و برای بقا، نیازمند انعطاف است. ایرانی‌بودن، روایتی بنیادین دارد که در طول هزاران سال حفظ شده اما در هر دوره تاریخی، بازتعریف شده است. ایرانی هخامنشی همان نیست که در عصر مشروطه یا دوره مدرن می‌شناسیم، اما همگی در چهارچوب تداوم تاریخی قابل درک‌اند. سنت‌گرایان گاه می‌پندارند هویت باید کاملاً ثابت و ذاتی باشد، اما فیلسوفانی چون پل ریکور، میان «همان بودگی» (Idem) و «خودبودگی» (Ipse) تمایز می‌گذارند؛ یعنی هویت هم به ثبات نیاز دارد و هم به امکان دگرگونی.

آبایانصراشکل دهنده‌هویت ملی در همه جوامع یکسان است؟

خیر، در کشورهای گوناگون، عناصر شکل دهنده هویت ملی متنوع‌اند، اما برخی عوامل نقش پررنگ‌تری در پیوند اجتماعی و احساس تعلق ایفا می‌کنند. یکی از بنیادی‌ترین این عناصر، «خاطره و تاریخ» مشترک است. گذشته‌ای که یک ملت به یاد می‌آورد، در ساخت هویت جمعی و انسجام اجتماعی نقش کلیدی دارد. این خاطرات در قالب میراث ملموس و ناملموس فرهنگی متجلی می‌شوند. در ایران، می‌توان مؤلفه‌هایی از دوران ایلام و ماد ردیابی کرد؛ عناصری که در عصر هخامنشیان تثبیت شدند. تقویت حافظه تاریخی، تقویت هویت جمعی است؛ نادیده‌گرفتن یا تحریف آن، به انسجام ملی آسیب می‌زند. در کنار گذشته، آینده و سرنوشت مشترک نیز بنیای مهم است. اگر افکاراد با وجود اختلاف‌ها، خود را در چشم‌اندازی مشترک ببیند، امکان انسجام و همبستگی بیشتری شود. رؤیای مشترک، نیروی محرک هویت ملی است. بدون آن، جامعه درگیر نوستالژی می‌شود که انگیزه‌ای برای حرکت ندارد.

زبان و دین هم از عوامل مؤثر در شکل‌گیری هویت ملی است؛ گرچه نقش آنها در جوامع و دوره‌های مختلف متفاوت بوده است. در برخی کشورها مانند فرانسه، زبان نقش پررنگی داشته و در برخی دیگر چون سوئیس، تنوع زبانی مانع انسجام نشده است. هویت ملی، سازهای پیچیده و چندلایه است؛ ریشه در گذشته دارد اما بدون آینده‌ای مشترک، نمی‌بالد.

هویت ایرانی از چه مؤلفه‌هایی شکل گرفته است؟

ایران با پیشینه‌ای پر فراز و نشیب و تمدنی چند هزار ساله، برخوردار از هویتی ترکیبی و چندلایه است. آنچه امروز «ایران معاصر» نامیده می‌شود، حاصل درهم‌تنیدگی عناصری چون تاریخ، زبان، دین، سرنوشت و میراث مشترک است. از برجسته‌ترین نشانه‌های این هویت، آثار باستانی و محوطه‌های تاریخی‌اند که چهره ایران را از بساطی گردشگری متمایز می‌کنند. کمتر کشوری چنین تراکم و تنوعی از تپه‌ها و شهرهای کهن دارد؛ از تپه سلیک کاشان و تپه حصار دامغان تا شهر سوسنة، جیرفت، ایلام و دوران هخامنشی. این سرزمین، محل رایش تمدن‌های گوناگون بوده، اما هنوز نتوانسته‌ایم از این ظرفیت عظیم برای تثبیت جایگاه ایران به‌عنوان قطب گردشگری فرهنگی بهره کافی ببریم.

زبان فارسی ستون فقرات فرهنگی ماست؛ زبانی که از فارسی باستان تا امروز امتداد یافته و ادبیاتی جهانی خلق کرده است. شاعران بزرگی چون فردوسی، سعدی، حافظ، مولانا، نظامی و خیام، نه‌تنها ذهن ایرانیان را شکل داده‌اند بلکه در جهان نیز درخشیده‌اند. روایت‌های حماسی، عاشقانه، عرفانی و اجتماعی جاری در این زبان، از محکم‌ترین پیوندهای عاطفی ملت ایران است.

سرزمین و مرزهای ایران نیز از عناصر وحدت‌بخش‌اند. خاک وطن تنها جغرافیا نیست، بلکه مظهر هویت و قداست هویت. روایت‌هایی چون افسانه مرزهای اهورامزدا در شاهنامه، بر اهمیت مفهومی مرز در تخیل ایرانی تأکید دارند. حتی امروز نیز، بسیاری از مهاجران ایرانی، مشتاق خاک وطن را به نشانه پیوند عاطفی با خود حمل می‌کنند.

تخیل جمعی و اسطوره‌های ایرانی، هرچند کمتر گفته شده، نقشی مهم در انسجام فرهنگی دارند. اسطوره‌شناسی با خلق روایت‌هایی که ذهن و روح جمعی را شکل می‌دهد، یکی از مؤثرترین ابزارهای تقویت هویت ملی است. هویت ایرانی، آینده‌ای است از گذشته، زبان، زمین، خاطره و رؤیا؛ ترکیبی پیچیده، اما زنده که هنوز در تار و پود زندگی امروز ما جاری است.



ایران دوستی چیزی

بیش از یک

احساس

ساده است؛

این حس،

همچون نوری

راهنما، به

تصمیم‌ها

و رفتارهای

ما جهت

می‌دهد و

انگیزه‌ای

عمیق

در درون

انسان‌ها

ایجاد می‌کند.

دوست

داشتن

سرزمین،

نشانه‌ای از

سلامت روانی

و اجتماعی

است که

را با جامعه

پیوندهای ما

را با جامعه

مستحکم‌تر

می‌کند

ناخودآگاه جمعی مردم نیز زیسته‌اند. آنها نه صرفاً شخصیت‌هایی داستانی، بلکه الگوهایی رفتاری و ارزشی‌اند که ایرانیان در طول قرون با جهان‌شمول نیست و همه ملت‌ها الزاماً دارای نظام اسطوره‌ای متمایز و ریشه‌دار نیستند. افرون بر آن، اسطوره‌ها در گستره و ژرفای خود یکسان نیستند؛ برخی نظام‌های اسطوره‌ای ساختاری منسجم، تاریخی طولانی و ریشه‌هایی عمیق در ناخودآگاه جمعی دارند، حال آن‌که برخی دیگر فاقد چنین پشتوانه‌ای‌اند. برای نمونه، کشورهایی چون بحرین، امارات یا قطر از اسطوره‌شناسی بومی گسترده‌ای برخوردار نیستند. حتی در مورد ایالات متحده نیز، اسطوره‌شناسی آن بیشتر ساختگی، نوپدید و وام‌دار سنت‌های دیگر تمدن‌هاست؛ از همین رو، آمریکایی‌ها گاه خود را وارث اسطوره‌های یونانی و رومی می‌دانند. در مقابل، ایران از معدود تمدن‌هایی است که نظام اسطوره‌ای‌اش هم از نظر ساختار، هم عمق تاریخی و هم استمرار فرهنگی برجسته است. تنها تمدن‌هایی چون هند، یونان، مصر و تا حدی ایتالیا را می‌توان هم‌تراز ایران دانست. اسطوره‌های ایرانی، با ریشه در کهن‌ترین لایه‌های ذهنی و ربانی اقوام ایرانی، روایتی منسجم از آفرینش، نبرد خیر و شر، پیدایش انسان، جامعه و دین ارائه می‌دهند. این روایت‌ها در متونی چون اوستا، نوشته‌های زرتشتی، مانوی، زروانی و دیگر مکاتب ایران باستان بازتاب یافته‌اند.

آنچه اسطوره‌شناسی ایران را یکتا می‌سازد، پیوستگی و بازتعریف مداوم آن در طول تاریخ است. برخلاف تمدن‌هایی مانند میان‌رودان یا مصر که اسطوره‌های‌شان با سقوط تمدن فراموش یا استحاله شدند، روایت‌های اسطوره‌ای ایرانی در جریان تاریخ زنده مانده و خود را با شرایط جدید تطبیق داده‌اند. نمونه‌ای برجسته از این استمرار، شاهنامه فردوسی است؛ اثری که نه‌تنها میراث‌دار اسطوره‌های کهن ایران است، بلکه آنها را در قالبی نوین، ملی و حماسی بازآفرینی کرده و به یکی از ستون‌های هویت فرهنگی ایرانیان بدل ساخته است.

روایت‌های اسطوره‌ای آیا قادرند انسجام ملی بیافرینند؟

تردیدی نیست که روایت‌های اسطوره‌ای نقشی بنیادین در پاسداری فرهنگی و انسجام ملی ایفا کرده‌اند. در تاریخ ایران، بویژه پس از ورود اسلام، این نقش با تلاشی آگاهانه برای بازآفرینی و احیای اسطوره‌ها برجسته‌تر شد. یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های این تلاش، شاهنامه فردوسی است. فردوسی نه‌فقط زبان فارسی را پاس داشت، بلکه مظهر هویت و قداست هویت ایرانی نقشی تاریخی ایفا کرد؛ مأموریتی که به باور بسیاری از پژوهشگران، با موفقیتی چشمگیر همراه بود. در بطن این میراث، روایت‌های شهریارانی چون هوشنگ، جمشید، کیکاؤوس و کیخسرو قرار دارند که نماد خرد، عدالت و نظم‌اند. در کنار آنان، قهرمانان پهلوانی چون رستم، زال، اسفندیار و گودرز، نمونه‌هایی از شجاعت، وفاداری و فداکاری را مجسم می‌کنند. همچنین شخصیت‌هایی چون اوشنر، پشون و بزرگمهر، جایگاه دانایی و مشورت را در فرهنگ ایرانی بازتاب می‌دهند.

این اسطوره‌ها تنها در متن‌های ادبی با حماسی حضور ندارند؛ بلکه در حافظه تاریخی



گفت‌وگو با دکتر بهمن نامور مطلق، استاد اسطوره‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

ایران دوستی ستون اصلی همبستگی ملی است

ترکیب هوشمند اسطوره‌های ملی و اسوه‌های دینی می‌تواند هویت غنی و پایدار را رقم بزند

گروه اندیشه | جنگ اخیر نشان داد که چطور میهن‌دوستی در عمق روان جمعی ایرانیان ریشه دوانده است. جامعه در سکوتی معنادار «غیرت مدنی» خود را نشان داد. این واقعه را در گفت‌وگو با دکتر بهمن نامور مطلق، استاد اسطوره‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی، نشانه‌شناسی کردیم. او با عبور از سطح رویدادها، به لایه‌های پنهان این واقعه اشاره کرد و گفت که جنگ و تحریم «نیست مسئولانه» را در ما ایرانیان تقویت کرده است. او اسطوره‌های ایرانی را فراتر از داستان کهنه و افسانه تزیینی خواند و آنها را ستون‌های پیوند تاریخی، فرهنگی و اجتماعی تعریف کرد که در روزهای سخت، نیروی بازسازی و پایداری جامعه را فراهم می‌کنند و روایتی مشترک برای جامعه می‌سازند و در جنگ اخیر هم این نقش را ایفا کرده‌اند.

نیل‌نظیر نژادی، ایران

الگوهای دینی و به‌طور مشخص اسلامی-شیعی، یکی از مهم‌ترین کارکردهای اسطوره‌ها در تاریخ تمدن‌ها، ارائه الگوهایی برای زیستن و کنش بوده است. به آنها دل بسته و هویت خود را در مجموعه‌ای گسترده از شخصیت‌های نمادین روبه‌رو هستیم که مأموریت اصلی‌شان پاسداری از ایران و ارزش‌های بنیادین آن است. در میان این چهره‌ها، بی‌تردید برجسته‌ترین پهلوان «رستم» است؛ که نقش محوری‌اش در حرست از میهن، او را از دیگر اسطوره‌ها متمایز می‌کند. رستم بیش از هر شخصیت دیگر، نماد فداکاری، ایستادگی و تعهد به سرزمین خویش است.

با این حال، تنها رستم حامل این مسئولیت تاریخی نیست. آرش، زار و آرش، شخصیت‌هایی نیزاندازی برای تعیین مرز ایران فدا کرد، با کلاه آفنگر، که در برابر استبداد ضحاک برخاست، نیز نمادهای ایثار و مقاومت‌اند. همچنین چهره‌هایی چون فریدون، منوچهر، کیخسرو، سام، زال، گرشاسب، کارن، گودرز، گیو، گردآفرید و بسیاری دیگر، هر کدام با روایت‌هایی منحصر به فرد، بخشی از منظومه حماسی دفاع از ایران را شکل داده‌اند.

در این اسطوره‌ها، تنوعی چشمگیر دیده می‌شود؛ از شهبازان و پهلوانان گرفته تا پیشه‌وران، اندیشمندان، هنرمندان، صنعتگران و زنان دلیر. این گستردگی سبب شده تا اقشار مختلف جامعه بتوانند در آیین اسطوره‌ها، الگوهایی برای زیست خود بیابند. برای نمونه، گردآفرید «در مقام یکی از اولین قهرمانان زن در ادبیات حماسی» نشان می‌دهد که در فرهنگ ایرانی، نقش آفرینی زنان در دفاع از میهن جایگاهی معتبر دارد.

در این اسطوره‌ها، تنوعی چشمگیر دیده می‌شود؛ از شهبازان و پهلوانان گرفته تا پیشه‌وران، اندیشمندان، هنرمندان، صنعتگران و زنان دلیر. این گستردگی سبب شده تا اقشار مختلف جامعه بتوانند در آیین اسطوره‌ها، الگوهایی برای زیست خود بیابند. برای نمونه، گردآفرید «در مقام یکی از اولین قهرمانان زن در ادبیات حماسی» نشان می‌دهد که در فرهنگ ایرانی، نقش آفرینی زنان در دفاع از میهن جایگاهی معتبر دارد.

ایران به دو شکل اصلی با اسطوره گره خورده است: یکی «اسطوره‌های ایرانی» و دیگری «ایران اسطوره‌ای». این دو، گرچه درهم‌تنیده‌اند، اما یکی نیستند. آنچه تاکنون درباره‌اش گفته شد، بیشتر به اسطوره‌شناسی ایرانی و شخصیت‌های آن مربوط بود؛ اما «ایران اسطوره‌ای» مفهومی دیگر دارد؛ اینکه ایران، نه‌تنها بستر شکل‌گیری اسطوره‌ها بوده، بلکه خود نیز به‌مثابه یک اسطوره، در تخیل جمعی ایرانیان و فراتر از آن زیسته است.

نام «ایران» خود اسطوره‌زاده است. کمتر سرزمینی را می‌توان یافت که هم نامی اسطوره‌ای داشته باشد و هم این نام در متون مقدس کهن آمده باشد. «ایران‌ویج» در منابع زرتشتی، خاستگاه آریائیان دانسته شده؛ مکانی رازآلود که برخی در شمال‌شرق و برخی در شمال‌غرب ایران امروزی چسته‌اند. نام از سنت اسطوره‌ای، مکان‌ها بیش از آن رمز و تفسیر دارند.

در اوستا، ایران با نام «خوئیرث» به‌عنوان سرزمینی مقدس و مرکز عالم آمده است. روایت تقسیم جهان توسط فریدون، که بخش میانی‌اش را به ایرج داد، ایران را خاستگاهی

مأموریت اصلی اسطوره‌ها چیست؟ یکی از مهم‌ترین کارکردهای اسطوره‌ها در تاریخ تمدن‌ها، ارائه الگوهایی برای زیستن و کنش بوده است. به آنها دل بسته و هویت خود را در مجموعه‌ای گسترده از شخصیت‌های نمادین روبه‌رو هستیم که مأموریت اصلی‌شان پاسداری از ایران و ارزش‌های بنیادین آن است. در میان این چهره‌ها، بی‌تردید برجسته‌ترین پهلوان «رستم» است؛ که نقش محوری‌اش در حرست از میهن، او را از دیگر اسطوره‌ها متمایز می‌کند. رستم بیش از هر شخصیت دیگر، نماد فداکاری، ایستادگی و تعهد به سرزمین خویش است.

با این حال، تنها رستم حامل این مسئولیت تاریخی نیست. آرش، زار و آرش، شخصیت‌هایی نیزاندازی برای تعیین مرز ایران فدا کرد، با کلاه آفنگر، که در برابر استبداد ضحاک برخاست، نیز نمادهای ایثار و مقاومت‌اند. همچنین چهره‌هایی چون فریدون، منوچهر، کیخسرو، سام، زال، گرشاسب، کارن، گودرز، گیو، گردآفرید و بسیاری دیگر، هر کدام با روایت‌هایی منحصر به فرد، بخشی از منظومه حماسی دفاع از ایران را شکل داده‌اند.

در این اسطوره‌ها، تنوعی چشمگیر دیده می‌شود؛ از شهبازان و پهلوانان گرفته تا پیشه‌وران، اندیشمندان، هنرمندان، صنعتگران و زنان دلیر. این گستردگی سبب شده تا اقشار مختلف جامعه بتوانند در آیین اسطوره‌ها، الگوهایی برای زیست خود بیابند. برای نمونه، گردآفرید «در مقام یکی از اولین قهرمانان زن در ادبیات حماسی» نشان می‌دهد که در فرهنگ ایرانی، نقش آفرینی زنان در دفاع از میهن جایگاهی معتبر دارد.

ایران به دو شکل اصلی با اسطوره گره خورده است: یکی «اسطوره‌های ایرانی» و دیگری «ایران اسطوره‌ای». این دو، گرچه درهم‌تنیده‌اند، اما یکی نیستند. آنچه تاکنون درباره‌اش گفته شد، بیشتر به اسطوره‌شناسی ایرانی و شخصیت‌های آن مربوط بود؛ اما «ایران اسطوره‌ای» مفهومی دیگر دارد؛ اینکه ایران، نه‌تنها بستر شکل‌گیری اسطوره‌ها بوده، بلکه خود نیز به‌مثابه یک اسطوره، در تخیل جمعی ایرانیان و فراتر از آن زیسته است.

نام «ایران» خود اسطوره‌زاده است. کمتر سرزمینی را می‌توان یافت که هم نامی اسطوره‌ای داشته باشد و هم این نام در متون مقدس کهن آمده باشد. «ایران‌ویج» در منابع زرتشتی، خاستگاه آریائیان دانسته شده؛ مکانی رازآلود که برخی در شمال‌شرق و برخی در شمال‌غرب ایران امروزی چسته‌اند. نام از سنت اسطوره‌ای، مکان‌ها بیش از آن رمز و تفسیر دارند.

در اوستا، ایران با نام «خوئیرث» به‌عنوان سرزمینی مقدس و مرکز عالم آمده است. روایت تقسیم جهان توسط فریدون، که بخش میانی‌اش را به ایرج داد، ایران را خاستگاهی

نظام آموزشی آیا توانسته اسطوره‌ها را نه به عنوان قصه‌هایی تاریخی، بلکه به‌مثابه «دعوتی برای زیست مسئولانه» برای نسل امروز بازتعریف کند؟

از مهم‌ترین راه‌های نهادینه‌سازی میهن‌دوستی، جهت‌دهی هوشمندانه به نظام آموزشی، بویژه آموزش و پرورش است. آموزش، در بسیاری از نظریه‌های فرهنگی، نه‌تنها ابزار انتقال دانش، بلکه یکی از ارکان هویت ملی است. در این میان، روایت‌های اسطوره‌ای نقشی کلیدی در تقویت احساس تعلق به سرزمین دارند، بویژه برای نوجوانانی که در مرحله شکل‌گیری هویت‌اند. با این حال، در سال‌های اخیر گاه شاهد کم‌رنگ شدن این روایت‌ها در نظام آموزشی بوده‌ایم؛ روندی که می‌تواند به سردرگمی هویتی در نسل جدید بینجامد. شناساندن چهره‌هایی مانند رستم، آرش، کاوه یا گردآفرید، صرفاً بازگویی تاریخ نیست؛ دعوتی است به زیست با معنا و مسئولانه.

چرا در شرایط بحرانی، جامعه به اسطوره پناه می‌برد؟

تجربه تاریخی نشان می‌دهد اسطوره‌ها در دوران بحران بازیگرند. ملت‌ها در مواجهه با تهدید، ناخودآگاه به مکانیسم‌های دفاعی نمادین پناه می‌برند و اسطوره یکی از این سازوکارهاست. شاهنامه فردوسی پاسخی بود به بحران پس از حمله اعراب، همان‌گونه که سرودهایی چون «ای ایران» یا ناهنگ‌های حماسی معاصر واکنشی به تهدیدهای اخیرند. در جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل، بازگشت پررنگ اسطوره‌آرش در رسانه‌ها، گواهی است بر زنده‌بودن این منابع هویتی.

رقابت نیز از محرک‌های میهن‌دوستی است. در میدان‌های علمی، ورزشی یا فرهنگی، ملت‌ها می‌کوشند با تمام توان بدرخشند. پیروزی یا شکست در این عرصه‌ها بر روان جمعی تأثیر می‌گذارد. این رقابت‌ها، اگر با مشارکت فرهنگی همراه باشند، به تقویت روحیه ملی می‌انجامد.

«هنر» و «ادبیات» قلب تپنده میهن‌دوستی ایرانیان بوده‌اند. در روزگاری که خطر فروپاشی زبان و فرهنگ وجود داشت، شعر و ادب فارسی ایران را زنده نگه داشت. شاهنامه فردوسی با بیت «جو ایران نباشد تن من مباد» هویتی ملی ساخت. همین خط سیر را در شعر نظامی نیز می‌بینیم: «همه عالم تن است و ایران دل».

در دوران معاصر نیز، این جریان ادامه دارد. آثاری چون ترانه «علاج» محسن جوشی، در بجهوه جنگ اخیر، با تحریک احساسات ملی مورد استقبال قرار گرفتند. همه اینها نشان می‌دهد که اسطوره، آموزش، بحران و درهم‌تنیده‌اند و به شکلی مشترک، در ساخت و پایداری هویت ایرانی نقش آفرین‌اند.

«گفت‌مان ایران دوستی» پس از جنگ تحمیلی ۱۲ روزه به‌نظری رسد از انحصار نهادها رسمی و نخبان خارج شده و «مردم» نشان دادند که خود را در ساخت روایت ایران اسپیهم می‌بینند. نظر شما چیست؟

گفت‌مان ایران دوستی هیچ‌گاه در انحصار نهادهای رسمی نبوده است. از گذشته تا امروز، این مردم بوده‌اند که همواره پرچم‌دار حس وطن‌دوستی و عشق به ایران بوده‌اند؛ نه نهادهای رسمی. در جریان جنگ ۱۲ روزه نیز مردم، همان کاری را کردند که همیشه انجام داده‌اند؛ ایستادگی، همبستگی و تجلی عشق به سرزمین‌شان. اگر تغییر ی‌ر کرده باشد، این‌بار در سوی دیگر ماجراست؛ نهادهای رسمی که شاید مدتی حس ایران‌دوستی را به حاشیه رانده بودند، در این ۱۲ روز بار دیگر متوجه اهمیت این سرمایه اجتماعی شدند و به آن رجوع کردند؛ رجوعی که امیدواریم موقتی نباشد و به یک بازگشت پایدار به ارزش‌های مشترک ملت بدل شود.

برای نسل جوانی که جهان‌وطنی را تجربه می‌کند، «عشق به میهن» را چگونه باید ارائه کرد تا معنا دار باشد؛ نه محدودکننده؟

ایران دوستی چیزی بیش از یک احساس ساده است؛ نیازی بنیادین است که زندگی فردی و اجتماعی ما را شکل می‌دهد. این حس، همچون نوری راهنما، به تصمیم‌ها و رفتارهای ما جهت می‌دهد و انگیزه‌ای عمیق در درون انسان‌ها ایجاد می‌کند. دوست داشتن سرزمین، همانند محبت به مادر یا پدر، نشانه‌ای از سلامت روانی و اجتماعی است که پیوندهای ما را با جامعه مستحکم‌تر می‌کند. میهن‌دوستی دستاوردهای فراوانی به همراه دارد، اما شاید بتوان آن را در سه جنبه اصلی خلاصه کرد: اول، ایران دوستی ستون اصلی همبستگی ملی است؛ وقتی این احساس تضعیف شود، تعلق خاطر به کشور کم‌رنگ می‌شود و بی‌تفاوتی و بی‌مسئولیتی جای آن را می‌گیرد. بدون حس مسئولیت و تعلق، هیچ توسعه پایدار و پیشرفتی ممکن نیست. اما میهن دوستی تنها به بهانه‌ای برای نفرت از دیگران بدل شود. عشق به ایران، در حقیقت پلی است به سوی انسان‌دوستی و همدلی. فرهنگ ایرانی همواره بر میهمان‌نوازی و نوح‌دوستی تأکید داشته و این ارزش‌ها باید در کنار حس میهن‌دوستی حفظ شود.

در نهایت، ایران دوستی در بحران‌ها به ما نیرویی می‌دهد که همچون سیری محکم از میهن دفاع کنیم. بدون شناخت و ترویج الگوهای قدرتمندی، نمی‌توان انتظار ایستادگی و پایداری داشت. این حس، عامل بقای یک ملت است؛ نیرویی که از دل تاریخ و تجربه‌ها برخاسته و هر نسل باید آن را پاس دارد و به نسل بعد منتقل کند.